

آینه پژوهش

سال سی و ششم، شماره چهارم
مهر و آبان ۱۴۰۴
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۴

۲۱۴

آینه پژوهش

سال سی و ششم، شماره چهارم
مهر و آبان ۱۴۰۴

Ayeneh-ye-

Pazhoohesh

Vol.36, No.4

Oct - Nov 2025

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

214

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture

ابلیا گرشویج / سید احمد رضا قائم مقامی | رسول جعفریان | سید علی میرافضلی | فاطمه شاملو | مریم حسینی
لیلا عبدی خجسته / سمیع الله | عبدالجبار رفاعی / محمد سوری | مجید جلیسه | امید طبیب زاده
الیو برانکافورته / روزچهر مصاحب | سید محمد حسین حکیم | آنتونیو پانایینو / لیلی وهرام
امیرخانی | حیدر عیوضی | زکی نجیب محمود / حمیدرضا تمدن | آریا طبیب زاده | رقیه فراهانی
حمید عطائی نظری | میلاد بیگدلو | علی راد | سیدرضا باقریان موحد | علی ایمانی ایمنی | جویا جهانبخش

لقبی اشکانی در سرود جان و اشاره‌ای به اصل لغت سارویه و سابقه نام تخت جمشید
نسخه خوانی (۴۲) | احمدشاد غزنوی و صدر کرمانی | محبوبیت سفرنامه‌های فرنک ناصرالدین شاه در
هندوستان متّحده | از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۳)
چاپ نوشت (۲۱) | سلسله مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رنه ولیک (۳)
سخنان حکمت آمیز زبان فارسی در سفر به غرب | وقفنامه‌ای از آخرین روزهای زندگی شیخ بهایی
دو گزارش نجومی از کارنامه اردشیر بابکان (۳: ۴-۷؛ ۴: ۶-۷) | ماجرا کم کن؛ گزارش بیتی از حافظ
آینه‌های شکسته (۱۱) | داستان احیای اندیشه فلسفی در مصر | یادداشت‌های لغوی و ادبی (۶)
اشعار تازه یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر | «و سخت عجب است کار گروهی از
فرزندان آدم!» | کتابی با عنوان حاصل الترجمان؟ | طومار (۱۳) | فیض گفتار نجف

کتاب شناسی دبیرستان البرز تهران

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست آینه پژوهش:

♦ قنیه الفتیان

♦ یادنامه استاد موسی اسوار



اشعار تازه‌یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر

(مقاله ششم، اشعار نویافته از تقی رفعت، جعفر خامنه‌ای و شمس کسمایی)

رقیه فراهانی

| ۳۲۵ - ۳۴۴ |

۳۲۵

آینه پژوهش | ۲۱۴

سال ۳۶ | شماره ۴

مهر و آبان ۱۴۰۴

چکیده: نوشتار حاضر ششمین مقاله از سلسله مقالات «اشعار تازه‌یاب شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن دوره» با هدف بازیابی و انتشار متون تازه‌یاب است. در این شماره چند شعر نویافته از سه شاعر پیشگام در تحول شعر فارسی در اواخر دوره قاجار یعنی تقی رفعت، جعفر خامنه‌ای و شمس کسمایی در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد. منبع اصلی این پژوهش، نشریات اواخر دوره قاجار است. عرضه این اشعار نویافته، گامی مهم در تکمیل و تصحیح اسناد تاریخی مرتبط با شعر نوین فارسی به شمار می‌رود و ابعاد تازه‌ای از اندیشه این نوگرایان را روشن کرده، امکان پژوهش‌های دقیق‌تر را درباره سهم آنها در نوآوری‌های شعر فارسی در آن دوره فراهم می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: شعر فارسی، شعر دوره مشروطه، شعر نویافته، تقی رفعت، جعفر خامنه‌ای، شمس کسمایی.

Newly Discovered Poems from Qajar-Era Poets Based on Contemporary Periodicals (Article VI: Newly Found Poems by Taqi Raf'at, Ja'far Khamene'i, and Shams Kasma'i)
Shirin Farahani

Abstract: This study constitutes the sixth installment in the series, "Newly Discovered Poems of Qajar-Era Poets Drawn from Periodical Literature," devoted to the retrieval and dissemination of newly-found textual materials. This specific issue presents several newly recovered poems by three seminal figures in the evolution of Persian verse during the late Qajar era: Taqi Raf'at, Jāfar Khamene'i, and Shams Kasma'i. The evidence for this research is meticulously derived from the periodicals and journals of the late Qajar period. The presentation of these newly unearthed verses represents a crucial contribution toward substantiating and rectifying the historical record of modern Persian poetry. Furthermore, this publication is instrumental in revealing hitherto unknown facets of these innovators' intellectual frameworks, thereby facilitating more rigorous scholarship on their pivotal role in the poetic innovations of that epoch.

Keywords: poetry, constitutional period poetry, newly discovered poems, Taqi Raf'at, Jāfar Khamene'i, Shams Kasma'i.

مقدمه

تاریخ شعر فارسی در آستانهٔ قرن بیستم، سرشار از تلاش‌هایی جسته و گریخته برای تجدد و گسست از فرم‌های کلاسیک است. در این مسیر پرفراز و نشیب، پیشگامانی ظهور کردند که شهادت تجربه‌گرایی داشتند، اما متأسفانه حجم درخور توجهی از میراث شعری‌شان به دلایل مختلف تاریخی و اجتماعی، از دسترس پژوهشگران دور ماند. این وضعیت به‌ویژه دربارهٔ شخصیت‌های کلیدی مانند تقی رفعت، جعفر خامنه‌ای و شمس کسمایی صادق است. این سه شاعر با نگرش‌ها و بعضاً با گفتمان‌های خاص خود، بستر فکری لازم را برای انقلاب شعری بعدی فراهم آوردند؛ با این حال، به سبب حجم اندک آثار باقی‌مانده از آن‌ها، همواره ارزیابی دقیق و همه‌جانبهٔ سهم آنان در تکوین شعر نو با چالش‌های جدی مواجه بوده است.

مقالهٔ پیش رو بر مبنای یافته‌هایی نو تدوین شده است؛ کشف مجموعه‌ای از اشعار تازه‌یاب از سه شاعر یادشده که تاکنون در هیچ منبع پژوهشی شناخته‌شده‌ای منتشر نشده‌اند. این اشعار بیش از آنکه صرفاً افزوده‌ای بر آثار اندک شناخته‌شده باشند، حکم گنجینه‌ای اطلاعاتی را دارند که بخش‌های مفقود و حیاتی را از پازل نوگرایی اولیه در ایران تکمیل می‌کنند. به دیگر سخن، اهمیت این اشعار تازه‌یاب را در سه بخش کلیدی می‌توان خلاصه کرد:

این یافته‌ها، کمبود مفرد منابع شعری را از این سه پیشگام، تا حد شایان توجهی جبران می‌کند و به پژوهشگران امکان می‌دهد تا از محدودهٔ چند شعر انگشت‌شمار فراتر رفته، با متنی نسبتاً کامل‌تر، به قضاوت دربارهٔ کیفیت، تنوع و عمق تجربیات ادبی آنان بپردازند.

در طول دهه‌های متمادی، بخش عمده‌ای از تحلیل‌های مربوط به این شاعران، بر پایهٔ حدس و گمان یا اشارات غیرمستقیم در نامه‌ها و نشریات بود. این اشعار تازه‌یاب، سندی محکم و دست‌اول برای اثبات ادعاهای مربوط به نوآوری‌های سبکی و مضمونی آن‌ها فراهم می‌آورد.

همچنین با بازیابی این متون، می‌توان به صورت عینی ردیابی کرد که چگونه ایده‌های تجددخواهی، در عمل، به زبان و ساختار شعری تقی رفعت، جعفر خامنه‌ای و شمس کسمایی نفوذ کرده و به تحول درونی شعر فارسی انجامیده است.

تقی رفعت

تقی رفعت (۱۲۶۸ - ۲۴ شهریور ۱۲۹۹) سردبیر نشریهٔ تجدد در تبریز بود. تحصیلات او در استانبول و تسلطش بر زبان‌های ترکی، فرانسه و فارسی، همراه با روحیه انقلابی و تحول‌خواه،

باعث شد دیدگاهی انتقادی، سنت شکن و تحول گرا به ادبیات داشته باشد. جدال ادبی او با نشریه دانشکده (که نماینده شاعران سنت گرای آن دوره بود)، از نظر تئوری، زمینه ساز پیدایی «شعر نو» در ایران شد. نوشته های کوبنده و بی پرده رفعت تا حدی قداست های کاذب برخی سنت های ادبی را شکست. او شعرهایی به سبک شاعران ترکی استانبولی می ساخت و آن ها را با عنوان «تجدد در ادبیات» در روزنامه تجدد منتشر می کرد. رفعت از نزدیکان شیخ محمد خیابانی و نویسنده روزنامه تجدد بود که ارگان حزب دموکرات تبریز محسوب می شد. او ناطق این حوزه بود تا اینکه با ورود ترکان به آذربایجان و دستگیری خیابانی و نوبری، رفعت از دموکرات ها فاصله گرفت و به ترک ها پیوست. پس از این، روزنامه آذربایجان را به زبان ترکی استانبولی منتشر کردند که مدیر آن میرزا محسن خان و نویسنده اش میرزا تقی خان رفعت بود و تنها چند شماره از آن چاپ شد (زرقانی، ۱۳۸۳: ۱۳۸-۱۴۰ و کسروی، ۱۳۷۶: ۱۲۲-۱۲۵ و ۱۶۸).

آثار و اشعاری از میرزا تقی خان رفعت عنوان کتابی است که گردآورنده آن، محمدرضا ترابی (رضا همراز) ضمن ارائه اطلاعاتی درباره زندگی رفعت، بخشی از اشعار پراکنده این شاعر را که از برخی نشریات گردآوری کرده، ارائه می دهد. این کتاب در سال ۱۳۹۸ توسط نشر قالان یورد، در تبریز چاپ شده است. نمونه هایی از اشعار رفعت، جز این کتاب، در برخی منابع مانند (شمس لنگرودی، ۱۳۷۷: ۵۵-۵۶) چاپ شده اند. آنچه از اشعار رفعت در این مقاله آمده، پیشتر در جایی به چاپ نرسیده است.

از رفعت دو شعر تازه یاب در دست است که هر دو در گل زرد به چاپ رسیده اند. در صفحه دوم از شماره پانزدهم این نشریه آمده است: «این قطعه را با یک قطعه دیگر که در شماره آینده گل زرد خواهید یافت،^۱ حضرت آقای میرزا تقی خان، سردبیر سابق جریده تجدد از تبریز به مجله ما یادگار فرموده اند». این شعر «جهل آفت است» نام دارد و امضای آن «تقی» است:

درین که ظلمت محض است جهل، حرفی نیست چه بلکه بدتر از آن است [و] وحشت افزاتر
به اقتضای هنر، بی بصر توانی زیست ولی بدون بصیرت بقا نگیرد سر
عصای کور دهد کور را خبر ز خطر کند (چو باصره بیکار ماند) لامسه کار
فروغ شمع زداید دُجا ز لیلۀ تار خلاصه ظلمت و کوری برای هر دو دواست
ولیک جهل دواناپذیر و حسرت بار خود از دوا متحاشی و آفت است و بلاست

۱. در شماره بعدی این نشریه، شعری از تقی رفعت درج نشده است. احتمالاً منظور نویسنده، شعری است که در ادامه این شعر، در مقاله پیش رو، بدان پرداخته شده است.

شعر دوم نیز در صفحه سوم از شماره بیستم نشریه مذکور چاپ شده است. در این شماره آمده است: «خوانندگان گل زرد فراموش نکرده اند یک رشته مقالاتی را که ما در اثر تنقیدات نویسنده دانشمند، آقای سردبیر جریده تجدد تبریز در این مجله نشر داده و در عقبه آن اصلاحات محسوسی در مندرجات گل زرد آشکار گردید. اینک نوشتجاتی که من جمله قطعه ذیل از طرف منقذ محترم ما در این صفحات درج می شود، اگرچه بالاتر از سبک مجله ما از نقطه نظر اکثر خوانندگان است، ... ما به عنوان یادگار به قارئین عزیز تقدیم می داریم». این شعر «شب ملال» نام گرفته و همچنان امضای «تقی» را دارد:

دیشب غریق فکرت غرقاب یأس بودم چون ناخدای نومید از بندر امل دور
رفتم کنار استخر اندر حیات محصور تا نکست شبانگاه از دل زدایدم غم

تغییر کی پذیرد در سرنوشت آدم حکمی که بر جبینش گردیده است مسطور؟
یک بی کرانه بحری ست آرام ژرف دیجور دیدم سمای آن شب چون سر بلند کردم

چون سر فروفکندم بس ناامید و ناکام بود آسمانوش آن دم دیجور، ژرف، آرام
در سطح صاف استخر آب ملالت آلود

در آب تیره دیدم یک لرزش نهانی گه می شود نمایان گه ناپدید و نابود
چون در سیاه چشم آن برق مهربانی

جعفر خامنه‌ای

میرزا جعفر خامنه‌ای (۱۲۶۵ یا ۱۲۶۶ ش. تا ۱۳۶۲ ش.). فرزند علی اکبر خامنه‌ای، بازرگان خوش نام تبریز، در همین شهر به دنیا آمد. او یکی از یاران تقی رفعت بود، هرچند که شور و نوآوری موجود در نوشته‌ها و اشعار رفعت در آثار خامنه‌ای به چشم نمی خورد. خامنه‌ای با زبان‌های ترکی و فرانسوی آشنایی داشت و همین تسلط بر زبان‌های خارجی یکی از دلایل نوگرایی و سنت شکنی او در شعر بود. اشعار او در نشریات حبل‌المتین، چهره‌نما، خورشید، عصر جدید، شمس و پس از آن در مجله دانشکده منتشر می شد.

محمدرضا ترابی (رضا همراز) کتابی با عنوان اشعار و آثار میرزا جعفر خامنه‌ای دارد که نشر قالدان یورد در تبریز، آن را در سال ۱۳۹۸ به چاپ رسانده است. بخشی از اشعار مندرج در این

کتاب، پیشتر در برخی منابع مانند (شمس لنگرودی، ۱۳۷۷: ۹۱-۹۴؛ آژند، ۱۳۸۵: ۱۹۱؛ دیهیم، ۱۳۶۸: ۲۶۹) نیز چاپ شده بودند. آنچه از خامنه‌ای در این مقاله آمده است، در هیچ‌یک از منابع مربوط چاپ نشده است.

از جعفر خامنه‌ای هفت شعر تازه یاب به دست آمده است. شعر نخست که امضای «جعفر خامنه‌ای» را دارد در آذربادگان، (س، ۱، ش ۲، ۱۱ ذی حجه ۱۳۴۲ ق، ص ۴) درج شده است. این شعر اعلامیه‌ای پرشور برای کنش‌گرایی و مجاهدت فکری است. شاعر با تأکید بر «کردار» به جای «سخن» و نکوهش تنبلی و غفلت، جامعه را به کسب علم و هنر فرامی‌خواند. مضمون اصلی شعر لزوم مجهز شدن به سلاح علم برای رهایی از ذلت و خواری، بنا نهادن اساس تمدن و پرهیز از سستی است تا ایران به قله مجد و ترقی دست یابد:

شاید که ما فریضه خدمت ادا کنیم
کردار به که شاهد این مدعا کنیم
بایست جان به رنجش قلب آشنا کنیم
عزیمی غضنفرانه به نام خدا کنیم

جان آن زمان که در ره جانان فدا کنیم
کی دعوی خلوص توان با سخن نمود؟
ناید به دست دولت وصلش به التماس
خواهیم کامیابی اگر از لقای دوست

*

تنها به آرزو نتوان اکتفا کنیم
بی رنج کی به ذروه مجد ارتقا کنیم؟
خبط است اگر به جای دگر اتکا کنیم
این است راه چاره اگر اکتفا کنیم
یک سو نهیم حرف و به فعل اعتنا کنیم
معناطلب شویم و هیاهو رها کنیم
فرصت رود ز دست چو ما چشم وا کنیم

یاران، اگر سعادت ایران مراد ماست
اقبال و جاه در گرو رنج و زحمت است
تنها به جهد خویش توان یافتن مراد
آن کس که کار کرد و نیاسود، برد سود
کردیم های‌هوی و ندیدیم روی خیر
بازی بس است بر سر الفاظ و زین سپس
در غفلت آن چنان بغنودیم ترسم آنک

*

باید به درد ذلت و خواری دوا کنیم
هوش و خرد مدام به خود پیشوا کنیم
بر آستان علم و هنر التجا کنیم
در سلک زندگان نتوانیم جا کنیم
از چاه مسکنت نتوان سر فرا کنیم
با مشیت، دفع توپ مسلسل کجا کنیم؟

اکنون که فرصت است و توان نهضتی نمود
در شاهراه مجد و ترقی نهیم پای
زنجر جهل پاره نماییم و بی‌درنگ
تا با سلاح علم مجهز نگشته‌ایم
تا دشمنان به علم ز ما پیش پاترند
ما را خطر ز علم بود هم علاج از آن

«باشد جزا ز جنس عمل» گفته اهل هوش
برپا کنیم اساس تمدن به نور علم
اخلاق و علم رهبر کوی سعادتند
دانش میان توده دمد روح زندگی

پس با هنر مقابله با اقویا کنیم
وین کاخ را به روی فضیلت بنا کنیم
پوییم گر جز این ره دیگر، خطا کنیم
گر توده زنده گشت چه بیم از فنا کنیم؟

*

باید شتاب کرد به مانند تندباد
سستی اگر کنیم هلاکت محقق است
از تنبلی نزیاید جز ذل و عجز و ننگ
فرصت بسی نمانده و فرمان پیش مارش
رانیم از قلمرو آمال غول یأس

تا همراهی به قافله بادپا کنیم
چون موج جنبشی پی دفع بلا کنیم
تا کی رواست جامه ننگ ارتدا کنیم؟
آید به گوش؛ پیروی این ندا کنیم
با عزم تا به اوج شرف اعتلا کنیم

شعر دوم در جریده مصوره عدالت (س ۲، ش ۲۳، ۲ شوال ۱۳۲۴ق، ص ۸) با امضای «ج. خ.» آمده است. این شعر، سروده‌ای وطن پرستانه و سوزناک است که با آه و حسرت، تباهی و از دست رفتن شوکت گذشته را فریاد می زند. شاعر وضعیت وطن را نتیجه فراموشی غیرت ملی، تاراج ثروت و ذلت در برابر بیگانگان می داند. در ابیات پایانی، شاعر به تهدیدهای خارجی (کرکس هند و ترکک عالی جناب) اشاره کرده، از خدا برای رهایی از این اسارت یاری می خواهد:

ای وطن، ای مهر تو ایمان من
تازه شد از یاد تو احزان من

ای وطن، ای بلبل نالان من
ای به فدای تو سر و جان من

از چه غم افزاست چنین منظرت؟
ز آتش کین سوخته بال و پرت

کرده کیان خاک سیه بر سرت؟
زان شده پر خون دل ویران من

ای که شهان تو همی در جهان
از چه تو اکنون شده ای ناتوان؟

بوده به شاهان جهان حکمران،
ای ز غمت پاره گریبان من

آه چه شد جلو دیروز تو؟
سوختم از آه جگرسوز تو

شد چه زبون طالع پیروز تو؟
وای بر این حال پریشان من

آه که آتشکده خاموش شد	غیرت ملّیه فراموش شد
تخت کیان بین که سیه پوش شد	داد ز کج بازی دوران من
ثروت و گنجینه به تاراج رفت	تخت نگونسار شد و تاج رفت
کشتی ما در ته امواج رفت	وای بر این ذلت و خسران من
باد خزان آمد و پژمرد باغ	نیست به گلزار ز بلبل سراغ
مجمع بلبل شده جای کلاغ	آه از آن باغ و گلستان من
بلبل شوریده همی خواند زار	آه؛ دریغا چه شد آن شاخسار؟
باغ نیستان شد و گل گشت خار	زاغ به گلزار و به زندان من
داور، من مانده ام اندر قفس	کرده عدو قصد من از پیش و پس
وابرهان از قفسم یک نفس	ای تو پرستار و نگهبان من
بال گشوده ست به صیدم عقاب	کرکس هند از دل من برده تاب
سوی دگر ترکک عالی جناب	آمده در جرگه گرگان من
ای وطن، ای مهر تو ایمان من	ای وطن، ای بلبل نالان من
تازه شد از یاد تو احزان من	ای به فدای تو سر و جان من

سومین شعر تازه یاب، هم در چهره نما، (س ۱، ش ۲۱، ۱۵ ربیع الاول ۱۳۲۳ ق، ص ۱۰-۱۱) با عنوان «ابیات تاریخیه» و هم در حبل المتین، (س ۱۲، ش ۴۵، ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲۳ ق، ص ۵) با عنوان «وطنیه»، هر دو با امضای «ج. خ.» به چاپ رسیده است. این سروده، جنگ روسیه و ژاپن (۱۹۰۵-۱۹۰۴) را دستمایه بیداری قرار می دهد. شاعر با اشاره به پیروزی ژاپن، نتیجه می گیرد که عامل اصلی کامیابی علم، تدبیر و اجتهاد است و شکست روسیه ناشی از جهالت و مغرض بودن سرداران آن بود. پیام اصلی شعر، هشدار به ملت برای ترک بطالت و غفلت و تأکید بر این است که نشر معارف و دانش تنها راه استوار کردن پایه های دولت و رسیدن به مجد و عظمت است:

دوشم رسید مژده که ای مستمند دین
اینک نه وقت خواب و نه گاه بطلالت است
برخیز، پرتو نظر افکن به شرق و غرب
آن کو دم از مسالمت و صلح عام زد
آن آتشی که مشرق اقصا تنور اوست
آن آتشی که شعله اول از آب کرد
ناگاه در میان حریق شراره بار
فرزانگان ژاپن و نام‌آوران روس
از هر طرف زبانه کشید آتش قتال
از خون به کوه^۱ دشت روان گشت جویبار
از غرش قنابل توپ‌های قلعه کوب
گوش فلک گرفت و جهان بی‌قرار شد
تقدیر را نگر که ز روز نخست جنگ
لیکن در آن معارک خونریز بالتمام
ژاپونیان به قوت تدبیر و عقل و هوش
«ساقی، به نور باده برافروز جام ما
ما راست در قلمرو مشرق شهنشهی
کس را چه زور و زهره که در شرق و آسیا
جز دولت قویم کهن مالک الرقاب
ماییم آن که شیر شمالی دچار ماست
در بحر کشته‌ایم نهنگی عظیم را
اکنون که راست شوکت و شأن و مقام ما؟
این جمله از منافع^۲ علم است و اجتهاد

چشمی گشا و وضع زمین و زمان ببین
هنگام خودنمایی و تغییر حالت است
بنگر چه سان معامله کردند سلم و حرب
آتش چه سان به خرمن عمر انام زد
منچوریا هنوز از آن سوز زیر و روست
یک‌باره مشتعل شد از آن عالم نبرد
قدها علم نموده دلیران کارزار
افراختند بیرق دعوا زدند کوس
و اهتز من مهابت‌ه السهل و الجبال
وز کشته پشته‌های عظیم آمد آشکار
وز نعره سپاه و صدای تفنگ و توپ
عالم ز نو به فتنه کبری^۳ دچار شد
تدبیر روس منعکس و تیر او به سنگ
از حسن یمن^۴ طالع فرخنده و همام،
بر خصم چیره گشته سرودند با خروش
مطرب، بگو که کار جهان شد به کام ما
جاه و جلال و عزت و اقبالمان رهی
زین پس کند تجری فعال ما یشا؟^۵
ایران، که برکشد علم شیر و آفتاب؟^۶
صیدافکن آن عقاب سفیدین شکار ماست
در بر سر بریده پلنگی جسیم را
اینک زدند سکه دولت به نام ما
محصول جهل چیست؟ بیارید در عداد

۳۳۳

آینه پژوهش | ۲۱۴
سال ۳۶ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۴

۱. چهره‌نما، س ۱، ش ۲۱: «و» ندارد..

۲. جبل‌المتین، س ۱۲، ش ۴۵: عظمی.

۳. جبل‌المتین، س ۱۲، ش ۴۵: فر.

۴. جبل‌المتین، س ۱۲، ش ۴۵: این بیت را ندارد.

۵. جبل‌المتین، س ۱۲، ش ۴۵: این بیت را ندارد.

۶. جبل‌المتین، س ۱۲، ش ۴۵: مأثر.

وز علم استوار شده پایۀ دول	از دانش ارجمند شده جمله ملل
روس از جهالت سر و سردار ^۱ پس دوید	ژاپن ز عدل بیرق شاهنشهی کشید
وین پای استوار ندارد درنگ را ^۲	ژاپن به علم مات نموده فرنگ را
دشمن وطن پرست و هنرمند و بی مرض	سرباز روس جاهل و سردار خود غرض
نشر معارف ^۳ است و علوم است و دانش است	اسباب فوز خصم به نزد بلند و پست

شعر بعد در حبل المتین، (س ۱۴، ش ۳۱، ۱۰ صفر ۱۳۲۵ ق، ص ۱۷-۱۸) مندرج است. پیش از شعر آمده است: «قصیده در ارتحال شاهنشاه سعید، اثر خامۀ یکی از ادبای دانشمند». در انتهای شعر نیز امضای شاعر ثبت شده است: تبریز، جعفر خامنه‌ای.

این شعر مرثیه‌ای حماسی است که در سوگ مظفرالدین شاه قاجار سروده شده است. شاعر در ابتدا از مرگ شاه به عنوان فاجعه‌ای کیهانی (خسوف) یاد می‌کند. مضمون اصلی شعر تجلیل از اقدام شاه در تأسیس مجلس شورا و نجات ایران از خطر تقسیم (تجزیه) است. در نهایت، شاعر به محمدعلی شاه (ولیعهد) امید بسته و از او می‌خواهد که راه پدر را ادامه داده، کشور بیمار را علاج کند:

زین هر دو غم سیاه به بر کرد نه قیاب	شد منخسف درین مه غمزا دو آفتاب
آماج دستبرد جهان پرانقلاب	خورشیدی از زمین شد و مهری از آسمان
کی دیده دیده‌ای به زمین شمس در تراب؟	هر کس خسوف چهرۀ خور دیده در سما
سازم ز یاد آن دل یک عالمی کباب	هان! گوش دار تا کنم این قصه را بیان
نبود به جز مظفر دین شاه مستطاب	این شمس نورپاش و فروزان و فیض بخش
چونان که شامگه برود شمس زیر آب	خاکم دهان مظفر دین رفت از جهان
تا کرد آن نگار پس پرده احتجاب	شد تیره روی خاک مثال شب فراق
بارید خون دل ز ره دیدگان سحاب	گردون مگر که در غم او گشت نیلگون
بلبل شکسته بال و پرو گلستان خراب	مه در محاق مانده بین مهر در خسوف
زین رزء ساکنان زمین جمله در عذاب	زین غم فرشتگان سماوات در فغان
کَفَّ الخضیب کرده کف از خون دل خضاب	زین غم بنات نعش پراگنده انجمن

۳۳۴

آینه پژوهش | ۲۱۴

سال ۳۶ | شماره ۴

مهر و آبان ۱۴۰۴

۱. حبل المتین، س ۱۲، ش ۴۵: روسی ز ظلم افسر و سرباز.
۲. حبل المتین، س ۱۲، ش ۴۵: این بیت و بیت بعد جابه‌جا آمده‌اند.
۳. حبل المتین، س ۱۲، ش ۴۵: عدالت.

از خاک سوی چرخ بلند است دود آه
در مرغزار کشور جم بلبلان زار
فریاد از جفا و کج اندیشی سپهر
دردا که روزگار به آیین باستان
دردا که از سپاه حوادث به قصر ملک
غارتگر اجل ز فراز سریر حکم
اورنگ شه سیاه بپوشید زین ستم
افسوس کآن مسیح زمان دم فروکشید
باد خزان وزید [و] بیفسرد گلستان
آه و دریغ خسرو ایران شد از میان
حیف آن خدیو راد و دریغ آن سرشت پاک
شاهنشاهی که مجلس شوری نمود باز
با افتتاح مجلس شورای ملتی
ایران که بود بر سر تقسیم وی نزاع
شه زین اساس روح حیات اندر آن دمید
این کشتی شکسته به ساحل رساند بار
این طعمه را خلاص ز خرطوم فیل کرد
آسوده باد و شاد روانش به خلد از آنک
من بعد جلوه گاه ستم نیست جز خیال
ویژه به عهد دولت پور گرامی اش
بعد از مظفر اوست درین باغ باغبان
اینک طبیب حاذق ایران تویی شها
ما را به مجلس و به تو بسپرد و رفت شاه
چون شاه رفت و (عدل مظفر) ازو بماند

وز آسمان فرو به زمین اشک التهاب
زین سان نموده ساز فغان با صد اضطراب
داد از ستیزه ورزی این هفت آسیاب
بنمود ترک مهر به چهری پر از عتاب
شد دستبرد سخت که بگریست شیخ و شاب
بزبود زیب تاج کیان چون فراسیاب
دیهم در فغان شد و نالید چون رباب
افسوس کآب زندگی انجام شد سراب
ببرید صوت عنده را ناله غراب
افکند بر جمال خود از خاک ری نقاب
کز لطف کرد بر کرم و داد فتح باب
بر نیت مقدس خود گشت کامیاب
محکم نمود پایه ملک از ره صواب
وندر میان موج به مانند یک حباب
وین خسته را به هوش درآورد از غیاب
وین برّه را ربود ز دندان آن کلاب
وین مرغ را رهاند در از چنگل عقاب
آسوده کرد غمزندگان را ز پیچ و تاب
زین پس دگر ندیده شود ظلم، جز به خواب
فخر شهان محمدعلی شاه خور رکاب
چون رفت گل بجوی شمیم وی از گلاب
این خسته را علاج بباید به صد شتاب
بعد از شه از شما طلبد داور این حساب
تاریخ را همان بود عنوان به هر کتاب

۳۳۵

آینه پژوهش | ۲۱۴
سال ۳۶ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۴

شعر پنجم نیز که در رمضان ۱۳۲۶ ق سروده شده، در حبل المتین، (س ۱۶، ش ۲۰، ۵ ذی قعدة ۱۳۲۶ ق، ص ۸) با امضای «ج. خ.» به چاپ رسیده است. این مخمس، سوگنامه ای در رثای مشروطیت است. شاعر با یادآوری تأسیس مجلس توسط مظفرالدین شاه، استبداد محمدعلی

شاه و پیمان شکنی اش، او را تقبیح می کند. محور اصلی، محکومیت به توپ بستن مجلس و سلطه روس ها بر دربار است. شاعر، شاه را به نمود و شداد تشبیه کرده، با اشاره به کشتار تبریز، سقوط زود هنگام حکومت استبدادی او را پیش بینی می کند:

وطن پامال شد از ظلم استبدادیان فریاد اساس معدلت بر باد گشت ای داد از بنیاد
به فرمان شه و فتوای چندین هیکل الحاد مثال مرغ بسمل کشته شد (حریت) نوزاد
چه سان خون می چکد بنگرز نوک خنجر جلاد؟

ستم از حد فزون شد چون به عهد دوده قاجار رعیت خواستار عدل و حریت شد از دربار
مظفرشاه عادل داد داد ملت بیدار پس آن گاه دار شوری بازگشت از همت احرار
به تاریخ وطن (عدل مظفر) خوش طرازی داد

چو روزی چند بر شد شه برفت از نشئه فانی نشست آن گاه فرزندش بر اورنگ جهانبانی
یمین کرد اینکه مجلس را کند او خود نگهبانی به قانون اساسی هم بود صادق به هر آنی
مگر از دولت قانون شود ایران ز نو آباد

دریغا شد هبا یکباره آن آمال استقبال دریغا ظالمی بشکست پای قائد اقبال
دریغا شه به اغواهای شیخ ناری و شاپشال به مجلس بست توپ و منهدم شد کعبه آمال
دریغا خانه دین و اساس ملک شد بر باد

درفش معدلت را شه فرو خواباند و دور انداخت به جایش رایت طغیان و بیداد و عناد افراخت
مراش حاصل آمد ملتش را خانه ویران ساخت تو خود در صفحه تاریخ بین کین برد یا آن باخت
که را شد فتح و فیروزی نصیب آخر؟ کدام افتاد؟

دریغا شاه با دستور روسان حکمرانی کرد یمین بشکست و خود را فی المثل نمود ثانی کرد
حلول روح روسی در شه این آتشفشانی کرد که وی را در جهان منفور هر عالی و دانی کرد
جلالت بین که شد هم رتبه با فرعون و با شداد

به خون عاجزان شه تشنه شد چون اهل استسقا روان بنمود از خون جوی ها تشکیل شد دریا
شنیدم هاتفی می گفت کای سرمست استعلا شوی با تخت و تاجت غرق این دریای دهشت زا
چه مغروری شها بر عودت شش روز استبداد؟

شها، از خویشتن راضی نمودی روح شیطان را مسلط ساختی بر ملت اسلام روسان را
نبیند درد دستت، سوختی اوراق قرآن را عجب بر هم زدی آیین دین ارکان ایمان را
دگر زین پس شود چنگیز در عالم به رحمت یاد

شها، از دولت مشروطه و قانون چه بگریزی؟ به ناحق خون مظلومان چرا بر خاک می ریزی؟
چرا ساعی چنین بر قتل عام اهل تبریزی؟ مگر از انتقام داور مطلق نپرهیزی؟
تو دل خوش دار کین ملت ستانند از تو آخر داد
مزن بر ریشه خود تیشه سودی نیست زین سودا چه سودی دید فرعون از ستیز و پنجه با موسی؟
چه طرفی بست زان کشتارها ضحاک بی پروا؟ درفش کاویانی را نگر مرکوز در دل ها
تماشا کن درین زودی به قلع ریشه بیداد

ششمین شعر تازه یاب از این شاعر، در نشریه عصر جدید، (س ۱، ش ۲۹، ۲ جمادی الثانی ۱۳۳۳ق، ص ۱۲) با امضای جعفر خامنه [ای] آمده است. این شعر غم نامه ای است که از زبان «مرغی حزین» در سوگ نابودی شوکت گذشته و ویرانی وطن خوانده می شود. در این تمثیل، شاعر از تباهی باغ (کشور) به دست باغبان (حاکم داخلی) شکایت می کند و او را مسبب اصلی پریشانی می داند. تأکید بر شکایت از «دوست» به جای «دشمن»، انتقادی آشکار از حاکمیت است که با ستم خود، کشور را به ویرانی و سیه روزی کشانده است:

۳۳۷

آینه پژوهش | ۲۱۴
سال ۳۶ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۴

همی خواند بر شاخ نسرين چنین،
ببویید ازین آشیان بوی انس
درین مرز تخم عمل کاشتم
جهانی زیون داشتم زیر پر
به رقص آمدی گلستان زان سرود
به هر گوشه صنفی ز غلمان و حور
به شادی طبیعت فکنده بساط
تجلی نموده ست روح بهشت
شدی درّ و لؤلؤ به هر سو نثار
چمن رشک جنات فردوس بود
ز مشک و عبیر آبرو کاستی
ز مستی ندانست کس باز دست
ز اغصان به گوش آمدی بانگ ساز
طبیعت تو پندار می داشت عید

شکسته پر و بال مرغی حزین
که ای رهگذاران این کوی انس
درین باغ من روز خوش داشتم
پریدم ز شاخی به شاخ دگر
سرود من آهنگ گلزار بود
بگسترده هر سو بساط سرور
چرنده پرنده بشر در نشاط
تو گویی درین باغ مینوسرشت
سحرگه ز شبنم درآن سبزه زار
چو خورشید سر از افق می نمود
ز خوش نکهتی کز گیاه خاستی
سراسر گلستان از آن بوی مست
نسیم آمدی چون که در اهتزاز
چه فرخنده دوران چه عیدی سعید

دریغ آن خوشی زود برتافت روی
گلستان بیفسرد و خشکید باغ
شد از جور دی آشیانم خراب
هلا نوبهاران خزان من است
گرفته چه قلبم هوای بهار
درین ره ننالم من از دست کس
که او کرد خاک سیه بر سرم
پریشانی روزگارم ازوست
خدایا، نهان از تو جنبنده نیست
نبینی نشان زآن همه رنگ و بوی
بشد بلبل و داد مسکن به زاغ
کنون کار من شیون و اضطراب
طبیعت ز غم نوحه خوان من است
چو چشمم شب و روز ابر اشکبار
فغان من از باغبان است و بس
شکست از سر کینه بال و پرم
ننالم ز دشمن بنالم ز دوست
تو دانی به قریه گنهکار کیست

شعر هفتم نیز در همین نشریه عصر جدید، (س ۲، ش ۷۷، ۳ جمادی الثانی ۱۳۳۴ق، ص ۸) با امضای «جعفر خامنه‌ای» و با عنوان «فلسفه قلندرانه: بی خیال باش!» چاپ شده است. این شعر اعلامیه‌ای در ستایش پوچ‌گرایی و خوش‌باشی است. شاعر خواننده را از سر ناچاری به بی‌توجهی به سرنوشت جهان و امور سیاسی فرامی‌خواند. محور اصلی، توصیه به عیش و مستی، استفاده از افیون و ترک وجدان، غیرت و آرمان‌های اجتماعی است:

پشم است ای فقیر جهان بی خیال باش
حالا که سور هست مهیا مکن قصور
گر عالمی به جان هم افتاده چون وحوش
میدان رزم را تو به ارباب عزم ده
وجدان و حس و غیرت الفاظ پوچ دان
در قید آن مشو که فلان حکمران شود
سیلی ز خصم و تسلیت از دوست گرسد
یک سو بنه: که بودی ازل آخرت چه شد؟
از سر به در کن این سخنان دم غنیمت است
آتش بیار و حقه وافور چاق کن
کن سیر بس عوالم در نشئه حشیش
خوش باش و کار خلق به مولا حواله کن
منما خیال آتیه در فکر حال باش
در پای سور گرم به پاسور و خال باش
جامی بنوش و فارغ ازین قیل و قال باش
هم بزم خویش با بت صاحب جمال باش
عمری به عیش سر کن و صوفی خصال باش
خر هر که شد می‌رس تو پالان مثال باش
بشمر تو هر دو جزو هوا بی ملال باش
فارغ ز حسن مبداء و سوء مآل باش
رو ساغری تو برکش و آسوده حال باش
پوکی بزن تو محرم بزم وصال باش
آزاده از علایق مال و عیال باش
پس در قلندری ز عیون الرجال باش

شمس کسمایی

شمس جهان کسمایی (۱۲۶۲ش - ۱۳۴۰ش) در یزد به دنیا آمد. خاندان او پس از تصرف چند شهر قفقاز توسط آقا محمد خان قاجار، از گرجستان به ایران مهاجرت کرده بودند. شمس جهان در یزد با تاجری به نام حسین ارباب زاده ازدواج کرد و حدود ده سال را در روسیه گذراند. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م (۱۳۳۶ق) به همراه همسر و فرزندانش به آذربایجان بازگشت. شمس به زبان های ترکی و روسی مسلط بود. پسرش، اکبر ارباب زاده، که او هم شاعر بود، در نوزده سالگی در قیام جنگل کشته شد. در سال ۱۳۰۷ش نیز همسر شمس جهان درگذشت. شمس به همراه دخترش، صفا، برای فروش املاک ارباب زاده به یزد رفت و پنج سال در آنجا ماند. سپس در سال ۱۳۱۲ با دختر و دامادش به تهران مهاجرت کرد و باقی عمر خود را در تنهایی و انزوا در آنجا سپری کرد و در هفتاد و هشت سالگی درگذشت. نام شمس کسمایی بیشتر به سبب سرودن یک یا دو شعر بر سر زبان ها افتاده است. او با سرودن شعری کاملاًرها از نظام وزن و قافیه شعر کلاسیک، توانست نام خود را به عنوان یکی از یاران تقی رفعت ثبت کند، هرچند نه آثار زیادی از او باقی مانده و نه نظریه پردازی درخور توجهی در حوزه شعر معاصر داشته است. با وجود این، در نشریه تجدد مطلب می نوشت و در فعالیت های اجتماعی و انقلابی آذربایجان مشارکت فعال داشت (زرقانی، ۱۳۸۳: ۱۴۰-۱۴۱؛ نیز نک: عابدی، ۱۳۸۰: ۲۰؛ کراچی، ۱۳۷۴: ۱۲۳-۱۲۵ و فرخزاد، ۱۳۸۰: ۱۷۳-۱۷۸).

۳۳۹

آینه پژوهش | ۲۱۴

سال ۳۶ | شماره ۴

مهر و آبان ۱۴۰۴

تا به امروز، تنها کتابی که اختصاصاً به شعر شمس کسمایی پرداخته، شمسی کسمایی، شاعره ای بدون دفتر و دیوان نام دارد که به همت محمدرضا ترابی (رضا همراز) در سال ۱۳۹۸ در نشر قالان یورد انتشار یافته است. پیش از این کتاب نیز یکی دو نمونه از اشعار کسمایی در منابعی مانند (شمس لنگرودی، ۱۳۷۷: ۸۸-۹۰؛ آژند، ۱۳۸۵: ۱۸۸ و باباچاهی، ۱۳۸۶: ۲۰۹-۲۱۰) چاپ شده اند. آنچه از اشعار کسمایی در ادامه آمده، در هیچ یک از منابع یادشده چاپ نشده است.

از شمس کسمایی شش شعر نویافته به دست آمده است که همه آن ها در سال ۱۳۳۷ق، در سال دهم روزنامه تبریز و با امضای «شمس کسمایی» به چاپ رسیده اند. شعر نخست در ۲۰ شعبان، شماره بیست و چهارم، صفحه سوم مندرج است. تاریخ سروده شدن آن ۸ شعبان سال مذکور است. شاعر در این شعر به نقد قدرتمندان جهان که در ظاهر به طرفداری از ملل کوچک و ضعیف مشغولند، اما در مجمع بین الملل و کنگره صلح و شوراها، خصوصی، هر روز و هر لحظه با نقشه هایی جدید در پی بهره بردن از اوضاع به هم ریخته جهانند می پردازد و به مردم جهان اسلام می گوید کشورهای متمدن امروزی آن ها را در شمار صفر هم نمی آورند و جز به چشم حقارت آن ها را نمی بینند. سپس با اشاره به اینکه همه مردم ایران در خواب غفلت فرو رفته اند،

تنها راه عزت و سربلندی را مبارزه در راه شرف و عزت می‌داند و در این راه جان سپردن را شرافتمندانه‌ترین کار می‌بیند:

آن‌ها که طرفدار ملل‌های صغارند در مجمع بین‌الدول و کنگره صلح شورای خصوصی و چهار عنصر معلوم هر ملت با علم و غیور و متمدن بر ملت مسلم همه بی هیچ تفاوت بی حسی ما کرده به ما کار بسی تنگ مظلومی ما در نظر غیر هنر نیست هر قوم که در اصل و نجابت شده مشهور	هیچ از عدم و هستی ما یاد نیارند هر روز به طرز دیگری نقش نگارند قصدهای به جز از فایده خویش ندارند صد ملت مظلوم به صفری نشمارند با گوشه چشمی به حقارت نظر آرند افسوس در ایران همه در خواب و خمارند هرچند به ظاهر کرم و مرحمت آرند حق است که در راه شرف جان بسپارند
---	---

شعر دوم در شماره بیست و هشتم، صفحه دوم چاپ شده است. تاریخ سروده شدن آن ۲۴ شعبان است. این شعر مجموعه‌ای از اندرزها و هشدارهای حکیمانه درباره گذر عمر، بی‌ثباتی دنیا و لزوم خودسازی است. شاعر با هشدار دادن درباره سپری شدن سریع جوانی و عمر، به مخاطب گوشزد می‌کند که باید از خواب غفلت بیدار شود و به جای تکیه بر ثروت و تقدیر، با تلاش و جدیت، جایگاه انسانی و شرافت خود را حفظ کند. شعر بر پرهیز از تملق به بیگانه و دوری از تزویر تأکید دارد و مخاطب را به بیداری، جدیت و پاسخگو بودن در برابر اعمال خود فرامی‌خواند تا از کوتاهی در راه حق پشیمان نشود:

غافل مشو پسر، که جوان پیر می‌شود هر سال و ماه و هفته و ساعات عصر... ^۱ ماییم گر ز نوع بشر، از چه مضطرب؟ گر صاحب معادن و طالب به ثروتی احکام هر پیمبر و گفتار هر رسول هرگز کمک ز جانب بیگانگان مجو عادت به خیر و مرحمت دیگران مکن در رتبه و شرافت انسانیت بگو	وقت عزیز و عمر سرازیر می‌شود بنگر چو برق روی به تغییر می‌شود انسان ز جد و جهد جهانگیر می‌شود تا کی حواله کار به تقدیر می‌شود؟ جاری به قوه زر و شمشیر می‌شود روبه صفت مشو که عدو شیر می‌شود در دام، مرغ حبس به تزویر می‌شود ز عزم و ثبات، جهل به زنجیر می‌شود
---	---

۱. امکان خواندن این بخش از متن به سبب قرار گرفتن در عطف فراهم نیست.

دارای پَرّوبالی و طیران نمی‌کنی خود کاهلم اگر، ز که تقصیر می‌شود؟
شخص محیل فتنه طلب پیش ما عدو حق‌گو چرا مقصر و تکفیر می‌شود؟

شعر بعد که «تربیت نسوان» نام دارد و در ۶ رمضان سروده شده، در شماره سی و دوم، صفحه سوم به چاپ رسیده است. شمس در این شعر به بی‌حسی زنان مسلمان پرداخته و آن‌ها را از اوضاع جهان بی‌خبر، و به عبارتی دیگر، از همه امور کنار گذاشته شده می‌داند. او چاره بی‌علمی و بی‌عملی مسلمانان را پیش از هر چیز در تربیت زنان جامعه اسلامی می‌بیند و می‌گوید تا کی باید گرفتار جهالت بود. در نهایت، با لحنی تند، وضعیت مسلمانانی را که به علم و هنر بی‌اعتنایند و به جای آن به تعصب روی آورده‌اند، سرزنش می‌کند و راه چاره را آگاهی و شناختن خدا و خود می‌داند:

ما زن مسلمۀ بی‌حس و محو از نظریم زنۀ مرده و ز اوضاع جهان بی‌خبریم
ضعف اسلام ز بی‌حسی و بی‌علمی ماست همچو اطفال به امید عمو و پدریم
چارۀ اول ما تربیت نسوان است بختیاریم به این نقطه اگر پی ببریم
پیش ارباب هنر ما ز اناث و ز ذکور سست [و] بی‌همت و بی‌فایده و بی‌ثمریم
هند و افغان در ایران^۱ عربستان و حجاز مصر و شامات به هر نقطۀ دیگر نگریم
همه محکوم، همه ساکت و صامت، همه خواب بهره از علم نداریم که بی‌بال و پریم
تا کی و چند گرفتار جهالت بودن؟ ما مگر وحشی صحرایی و غیر از بشریم؟
ما که دارای کتابیم [و] شناسای رسول بعد موسی و ز عیسی به نبی مفتخریم،
پس چرا کهنه‌پرست و ز تمدن شده دور؟ لایق جمع نه‌ایم و چو گدا پشت دریم
آخر ای اهل تعصب، به چه مقصودی ما منکر تربیه بر ضد علوم و هنریم؟
چارۀ فقر و پریشانی اسلام کنیم ما اگر امت خاص و ز خدا باخبریم

شعر چهارم که در ۴ شوال سروده شده، با عنوان «عالم اسلام» در شماره چهل، صفحه سوم به چاپ رسیده است. این شعر نقدی تاریخی، سیاسی و اجتماعی بر وضعیت جهان اسلام در دوران شاعر است. شاعر ابتدا به کسانی کنایه می‌زند که از تاریخ و عظمت ایران بی‌خبرند یا آن را تحقیر می‌کنند؛ سپس غرور و خودپسندی را عامل سقوط تمدن‌ها می‌داند و با کنایه از افرادی

انتقاد می‌کند که به جای تکیه بر حکمت ایرانی، طرفدار مکتب غربی شده‌اند. در ادامه، می‌گوید که جهان به عرصه شطرنجی از ظلم و دیپلماسی‌های فریبکارانه تبدیل شده و اعراب نیز اختیار و استقلال خود را از دست داده‌اند. در نهایت، شرط زنده ماندن ملت را غیرت و شرافت می‌داند:

از جهانگیری و حرص و این خیال خام را، در حقیقت بهت آرد عالم اسلام را گفته‌های لیو تلستوی، مسلک ختام را؟ دیپلماسی به ژنو می‌گستراند دام را مهره‌اش ملیون‌ها زحمتکش ناکام را طالب مرکب خریدار است اسب رام را همچنین اعراب دادند اختیار تام را تا ابد جلب توجه کرد خاص و عام را چون ننوشتید او ز دست خصم زهرین جام را تا قیامت زنده دانم ملت خوش‌نام را	گر به نظم آرد کسی تاریخ این ایام را این غرور و خودپسندی این همه گردن‌کشی از چه در قرن تمدن زیر پای انداختند گر به ناحق صلح در پاریس یابد خاتمه تخته شطرنج شد در عصر ما سطح زمین زیر بار ظلم آرد شانه حیوان دو پا شد سپاه هند آلت در ید بیگانگان لیک این عزم و ثبات هشت سال ترک‌ها کرد ایرانی به خود هموار صد لحن خشن اهل غیرت را نباشد ترس جان و مال خویش
--	--

دیگر شعر نویافته از شمس کسمایی با عنوان «انتخاب» که فاقد تاریخ سروده شدن است در شماره پنجاه و پنجم، صفحه چهارم درج شده است. کسمایی با لحنی حماسی و بیدارگرانه، مردم ایران را به استفاده از فرصت فرامی‌خواند. محور اصلی این شعر انتقاد از وکلای ناشایست و اهمیت انتخابات دوره چهارم مجلس است. شاعر با اینکه می‌داند زنان صاحب حق رأی نیستند و در ردیف صفر به شمار می‌روند، معتقد است انتخاب نادرست، کل کشور را به تباهی می‌کشاند و در نهایت، مسئولیت این وضعیت را متوجه مردم (خود) می‌داند:

از هر طرف به گوش رسد نغمه رباب ملت، بیا که بخت تو بیدار شد ز خواب محکم میان ببند؛ درخشید آفتاب غافل مشو که می‌گذرد وقت؛ کن شتاب وقت است استفاده درین عصر انقلاب هر فرقه‌ای چو تشنه روانند سوی آب	به به که بازگشت به ما اول شیباب بار دگر به کشور ایران بهار شد ای پارسی‌نژاد، تو ز نار بندگی ای طالب ترقی و خواهان اقتدار عالم درین زمانه گرفتار هرج و مرج تبریز را شروع شده دادن به تعرفه
---	--

این دوره چهارم تشکیل مجلس است
اشخاص امتحان شده سازید انتخاب
شخص وکیل گرنشناسد مقام خویش
این کهنه خانه تو به آنی کند خراب
هرچند ما زنان که نداریم حق رأی
ما را به جای صفر شمارند در حساب
قدر و لیاقتی نبود جز ز خورد و خواب
تقصیرم از خود است؛ به حق می دهم جواب

آخرین شعر تازه یاب این شاعر، در شماره هفتم، صفحه سوم انتشار یافته است. تمرکز این شعر نیز بر خودانتقادی، لزوم تلاش و علم آموزی و نفی تقدیرگرایی است. شاعر در این شعر، جامعه را به سبب بی حسی، بی قیدی، کسالت و دوری از تمدن ملامت کرده، بر لزوم تلاش، توکل به خدا و دانش اندوزی تأکید می کند تا ریشه دشمن و عقب ماندگی از بین برود. در نهایت، با انتقاد از آیین ها و تقدیرگرایی منفعل، بر مسئولیت فردی برای بیداری و ترقی پافشاری می کند:

بی حسی و لاقیدی و این کهنه پرستی
دورت کند از زندگی و عالم هستی
از بی غمی و تنبلی و چرت و کسالت
گشتیم گرفتار به این ذلت و پستی
دانی که حرام است به آیین مسلمان
در روز خمار آری و شب حالت مستی
محبوب چرا گشته در آغوش رقیبان؟
ما را نرسد در خم زلفش سر دستی؟
بی رنج میسر نشود گنج سعادت
امید خدا گفته و آسوده نشست
برخیز میان بند و توکل به خدا کن
تا چند [و] کی آخر نمایی طلب علم؟
با نیش قلم تیشه بزن ریشه دشمن
هرچند که از چون و چرا بازنگردد
تیری که رها گشته بود از سر شستی

کتابنامه

- آرین پور، یحیی (۱۳۵۳) از صبا تا نیما، چ ۳، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی.
- آژند، یعقوب (۱۳۸۵) تجدد ادبی در دوره مشروطه، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- باباچاهی، علی (۱۳۸۶) زن امروز، شعر امروز، تهران، ویستار.
- خامنه ای، جعفر، آذربادگان، س ۱، ش ۲، ۱۱ ذی حجه ۱۳۴۲ ق، ص ۴.
- _____، حبل المتین، س ۱۴، ش ۳۱، ۱۰ صفر ۱۳۲۵ ق، ۲۵ مارچ ۱۹۰۷ م، ص ۱۷-۱۸.
- _____، عصر جدید، س ۱، ش ۲۹، ۲ جمادی الثانی ۱۳۳۳ ق، ص ۱۲.
- _____، عصر جدید، س ۲، ش ۷۷، ۳ جمادی الثانی ۱۳۳۴ ق، ۶ آوریل ۱۹۱۶ م، ص ۸.
- خ. ج.، جریده مصوره عدالت، س ۲، ش ۲۳، ۲ شوال ۱۳۲۴ ق، ص ۸.
- _____، چهره نما، ش ۲۱، ۱۵ ربیع الاول ۱۳۲۳ ق، ۲۰ مایو ۱۹۰۵ م، ص ۱۰-۱۱.
- _____، حبل المتین، س ۱۲، ش ۴۵، ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲۳ ق، ۱۴ آگست ۱۹۰۵ م، ص ۵.
- _____، حبل المتین، س ۱۶، ش ۲۰، ۵ ذی قعدة ۱۳۲۶ ق، ۳۰ نومبر ۱۹۰۸ م، ص ۸.
- دیهیم، محمد (اسفند ۱۳۶۸) تذکره شعرای آذربایجان؛ تاریخ زندگی و آثار، تبریز، بی نا، چاپ آذربادگان.
- [رفعت]، تقی، گل زرد، ش ۱۵، ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۷ ق، ص ۲.
- [رفعت]، تقی، گل زرد، ش ۲۰، ۱۴ رجب ۱۳۳۷ ق، ص ۳.
- زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۳) چشم انداز شعر معاصر ایران، تهران، نشر ثالث، با همکاری انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- شمس لنگرودی، محمد تقی (۱۳۷۷) تاریخ تحلیلی شعر نو، ج ۱، چ ۲، تهران، نشر مرکز.
- عابدی، کامیار (۱۳۸۰) بهرغم پنجره های بسته؛ شعر معاصر زنان، تهران، نشر کتاب نادر.
- فرخزاد، پوران (۱۳۸۰) نیمه های ناتمام؛ سیری در شعر زنانه از رابعه تا فروغ، تهران، کتابسرای تندیس.
- کراچی، روح انگیز (۱۳۷۴) اندیشه نگاران زن در شعر مشروطه، تهران، انتشارات دانشگاه الزهرا.
- کسمایی، شمس، تبریز، س ۱۰، ش ۲۴، ش مسلسل ۱۷۹، ۲۰ شعبان ۱۳۳۷ ق، ص ۳.
- _____، _____، س ۱۰، ش ۲۸، ش مسلسل ۱۸۷، ۴ رمضان ۱۳۳۷ ق، ۱۳ جوزا ۱۲۹۸، ص ۲.
- _____، _____، س ۱۰، ش ۳۲، ش مسلسل ۱۹۱، ۱۳ رمضان ۱۳۳۷ ق، ۲۱ جوزا ۱۲۹۸، ص ۳.
- _____، _____، س ۱۰، ش ۴۰، ش مسلسل ۱۹۹، ۹ شوال ۱۳۳۷ ق، ۱۶ سرطان ۱۲۹۸، ص ۳.
- _____، _____، س ۱۰، ش ۵۵، ش مسلسل ۲۱۴، ۱۵ ذی قعدة ۱۳۳۷ ق، ۲۰ اسد ۱۲۹۸، ص ۴.
- _____، _____، س ۱۰، ش ۷۰، ش مسلسل ۲۲۹، ۲۵ ذی حجه ۱۳۳۷ ق، ۲۹ سنبله ۱۲۹۸، ص ۳.